

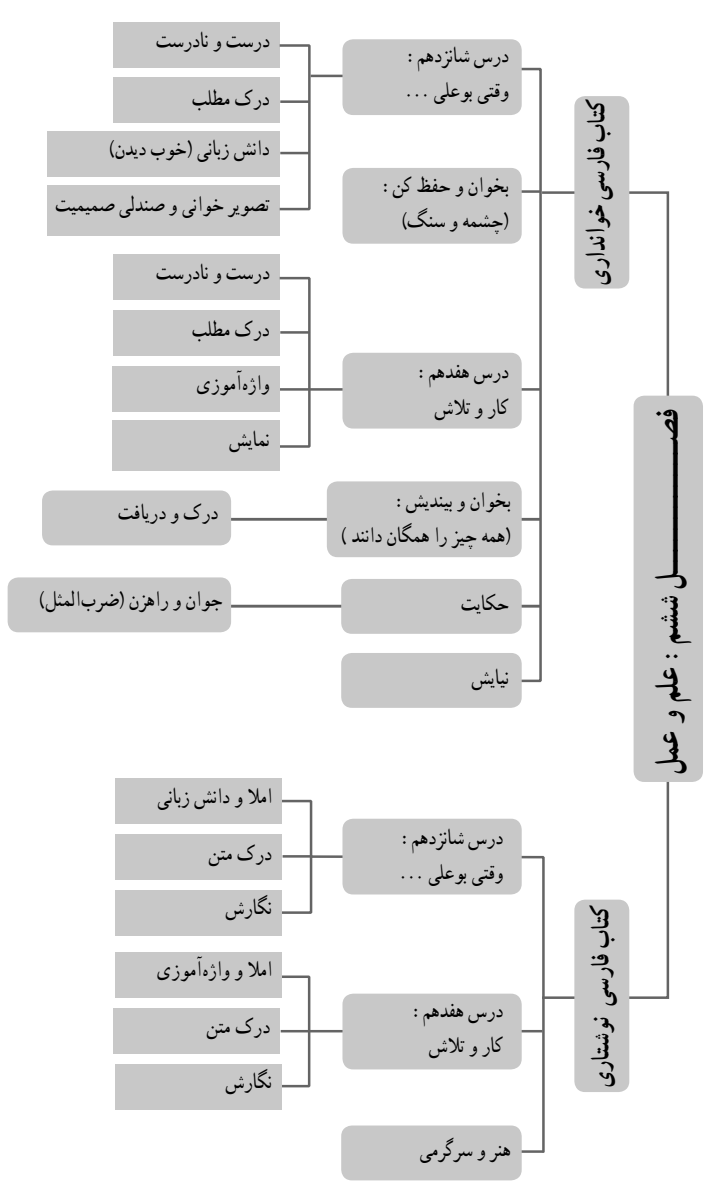
درس شانزدهم: وقتی بوعلی، کودک بود

درس هفدهم: کار و تلاش

نیایش

فصل ششم

علم و عمل



اهداف فصل ششم:

۱- آشنایی با فضایل اخلاقی و رفتاری برخی از دانشمندان ایرانی

۲- ایجاد و تقویت روحیه پرسشگری و کسب علم

۳- تقویت مهارت درک متن و بهبود سواد خواندن

۴- تقویت علاقه نسبت به کتابخوانی و مطالعه سرگذشت مشاهیر

۵- تقویت مهارت گوش دادن و توجه به لحن داستان

۶- آشنایی با سخن گفتن متناسب با مخاطب و موقعیت

۷- آشنایی با نوشته‌های تحقیقی و نوشتن تحقیقی

۸- گسترش دایره واژگان

۹- تقویت توانایی حفظ شعر

۱۰- آشنایی با فناوری‌های جدید و کاربرد علم و فن در زندگی

۱۱- تقویت شناخت و کاربرد ضرب المثل

۱۲- تقویت توانایی در مهارت نوشتن با رعایت سنجه‌های

نوشتاری

۱۳- تقویت مهارت خوب دیدن و بهره‌گیری از آن در

مهارت‌های زبانی



● درس شانزدهم:

وقتی بوعلی کودک بود

■ اهداف

- ۱- آشنایی با دانشمند بزرگ ایرانی، ابوعلی سینا
- ۲- تقویت روحیه پرسشگری در دانش‌آموزان
- ۳- پرورش قوه خردورزی و علم‌جویی در دانش‌آموزان
- ۴- تقویت مهارت خوب دیدن
- ۵- آشنایی با لحن مناسب در خوانش متن
- ۶- تقویت درک متن با تثبیت آموزه‌های قبلی
- ۷- آشنایی با نگارش موضوع‌های تحقیقی

■ آموزش

■ جلسه اول

تدریس درس	۵۰ دقیقه
-----------	----------

روش پیشنهادی تدریس: الگوی کاوشگری، ایفای نقش با تنظیم گام‌ها و مراحل (سناریو)

روش کاوشگری

مراحل اجرای کاوشگری

گام اول: برهم زدن عادت ذهنی (مواجه کردن دانش‌آموزان با مسئله و فهم آن): ارائه یک موقعیت پرسش‌برانگیز، معماگونه، مهیج و غیرمعمول یا عادت شکن، شروع خوبی برای الگوی کاوشگری است. برای ایجاد این موقعیت، باید سطح اطلاعات علمی دانش‌آموزان را در نظر داشته باشید و از موارد ساده و پیش پا افتاده، دوری کنید. دانش‌آموزان با این پرسش مواجه می‌شوند: «تربیت دوران کودکی ابوعلی سینا، چه تأثیری بر موفقیت‌های آینده او داشت؟»

گام دوم: پرسشگری (تفکر و گردآوری اطلاعات): وقتی یک موقعیت ابهام‌آمیز را به دانش‌آموزان ارائه می‌دهید، عادت و تعادل ذهنی آنها را برهم می‌زنید. آنها بلافاصله شروع به پرسیدن می‌کنند. برخی از دانش‌آموزان از شما می‌خواهند که پاسخ صحیح را ارائه دهید. به جای پاسخ گویی، باید هوشمندانه و با صبر و حوصله، فرایند پرسشگری دانش‌آموزان را هدایت کنید. در واقع در این مرحله، دانش‌آموزان افکار خود را روی مسئله، متمرکز کرده، آن را سازمان می‌دهند. آنها در صدد شناختن هر چه بیشتر آن رویداد هستند و ذهن را به اندرونه موضوع می‌برند تا روزنه و راهی بیابند.

گام سوم: کاربریست اطلاعات جمع‌آوری شده و سازماندهی اطلاعات:

برای تصمیم‌گیری درباره درستی یا نادرستی فرضیه، نیاز به اطلاعات بیشتری داریم. برای جمع‌آوری اطلاعات، فرصت بیشتری به دانش‌آموزان بدهید و منابع علمی معتبر را معرفی کنید.

گام چهارم: آزمایشگری (بررسی و تحلیل داده‌ها): پس از تأیید فرضیه‌ها، از دانش‌آموزان بخواهید به توضیح آنچه گذشت بپردازند و در واقع فرایند کاوشگری خود را شرح دهند. هدف اصلی، آگاه‌شدن و تسلط بر فرایند تفکر و کاوشگری است نه محتوای مسئله.

گام پنجم: برقراری ارتباط با دیگران و نتیجه‌گیری: دانش‌آموزان به پاسخ مسئله مطرح شده رسیده و بیان می‌کنند.

روش ایفای نقش

مراحل اجرای روش :

- ۱- دانش‌آموزان به گروه‌های چند نفره تقسیم می‌شوند.
- ۲- ابتدا به صورت فردی درس را مطالعه می‌کنند.
- ۳- اعضای هر گروه بر اساس مطالب درس و صحبت‌های پدر و مادر بوعلی، سناریوی نمایشی خود را می‌نویسند (نمایش نامه).
- ۴- آموزگار محترم بر سناریونویسی گروه‌ها نظارت کرده و راهنمایی و هدایت لازم را خواهد داشت.
- ۵- دانش‌آموزان هر گروه بر اساس سناریوی نوشته‌شده، به ایفای نقش می‌پردازند. پس از آن، متن درس را برای دانش‌آموزان توضیح دهید. روخوانی از سوی بچه‌ها انجام گیرد.

■ جلسه دوم	
۲۰ دقیقه	۱- درک متن
۳۰ دقیقه	۲- دانش‌زبانی (دیدن)

درک متن

به مطالب دروس گذشته مراجعه شود.

دیدن : دیدن در واقع نخستین درگاه به سوی عالم محسوس و پدیده‌های دیداری است. تربیت صحیح دیدن و بهره‌گیری از توانایی دقت در نگاه، از مباحث مورد توجه

در برنامهٔ زبان‌آموزی فارسی است که ما از آن به عنوان «سواد و تربیت دیداری» نام می‌بریم. شرح و گزارش مفصل‌تر مربوط به دو موضوع این جلسه را می‌توانید در درس‌های پیشین، بی‌جویی کنید.

■ جلسهٔ سوم	
۱- تمرین خواندن	۲۵ دقیقه
۲- فعالیت‌های کتاب نوشتاری	۲۵ دقیقه

تمرین خواندن و فعالیت‌های کتاب نوشتاری قبلاً توضیح داده شده است.

■ جلسهٔ چهارم	
۱- خواندن با لحن مناسب	۳۰ دقیقه
۲- مرور آموخته‌ها	۲۰ دقیقه

خواندن با لحن

در دروس گذشته، لحن خواندن کلمه و جمله، آموزش داده شد. در این درس، لحن خواندن متن، مورد نظر است. لحن متن شنیداری این فعالیت، روایی است؛ قبلاً در مورد لحن متون روایی مطالب لازم ارائه شد. در این متن توجه کنید که دانش‌آموز هم لحن کلمه را رعایت کند، هم لحن انواع جمله را و هم لحن متن روایی را در نظر بگیرد. در مورد مرور آموخته‌ها هم پیش از این توضیحات لازم، نگاشته شده است؛ در صورت نیاز به درس‌های قبل، بنگرید.

■ جلسهٔ پنجم	
۱- تصویرخوانی و صندلی صمیمیت	۲۵ دقیقه
۲- فعالیت‌های کتاب نوشتاری (درک متن)	۲۵ دقیقه

تصویر خوانی و صندلی صمیمیت

در درس های گذشته توضیح داده شده است.

درک متن

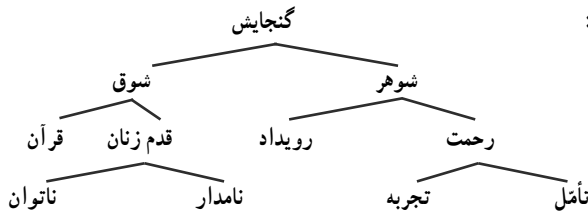
در زمینه سواد ادراکی و فرایند درک متن هم در درس های نخستین همین کتاب، شرح و تفصیل مطالب مورد نیاز، آمده است.

■ جلسه ششم	
۱- تمرین خواندن	۱۵ دقیقه
۲- املا	۳۵ دقیقه

املاي خوشه‌ای

برای این درس، املاي خوشه‌ای پیشنهاد می‌شود. دانش‌آموزان نمونه این املا را سال گذشته دیده‌اند. روش کار، این گونه است که دانش‌آموز کلمه‌ای را به دلخواه از متن درس انتخاب می‌کند؛ سپس با نشانه آخر این کلمه دو کلمه از متن درس پیدا می‌کند که با این نشانه، شروع شده باشند و این کار را تا زمانی ادامه می‌دهد که دیگر کلمه‌ای نباشد؛ سپس خوشه بعدی را می‌کشد و کار خوشه‌سازی را ادامه می‌دهد.

مثال:



■ جلسه هفتم	
۲۵ دقیقه	۱- ارزشیابی از فعالیت‌های درس
۲۵ دقیقه	۲- بخوان و حفظ کن (چشمه و سنگ)

ارزشیابی از فعالیت‌های درس

از بچه‌ها بخواهید در گروه با روش پرسش و پاسخ از دانسته‌های یکدیگر ارزشیابی کنند و نتیجه را به شما گزارش دهند.

بخوان و حفظ کن

یکی از گونه‌های ساختاری شعر فارسی «مناظره» است. مکالمه و گفت‌وگویی دوسویه که هر طرف می‌کوشد، با استدلال حرف خود را به اثبات برساند و بر دیگری چیره شود. کاربرد شیوه‌ی مناظره در ادبیات ایران سابقه‌ی طولانی دارد. «درخت آسوریک» منظومه‌ای است میان بُز و نخل که به زبان پارسی اشکانی سروده شده است. در سده‌ی چهارم و پنجم قمری، منوچهری دامغانی و در روزگار معاصر، پروین اعتصامی در بهره‌گیری از این ساختار، آوازه‌ای دارند. مناظره در قالب‌های شعری گوناگون آمده است. در شعر بخوان و حفظ کن این درس هم محمدتقی بهار (ملک الشعراء)، گفت‌وگوی شعری را میان دو شخصیت یعنی چشمه و سنگ، نمایش داده است. در دو بیت پایانی، در حقیقت شاعر نتیجه‌گیری می‌کند و به گونه‌ای خودش به جای خواننده درون‌مایه و پیام مناظره را ارائه می‌نماید.

■ جلسه هشتم	
۵۰ دقیقه	فعالیت کتاب نوشتاری

فعالیت نوشتاری : نگارش تحقیقی

تحقیق در لغت به معنی واری کردن، کشف حقیقت و جست و جو است. بنابراین هر پژوهش علمی یا تحقیقی مستلزم حقیقت پژوهی، داشتن روش کار، استفاده از فکر و اندیشه و سرانجام حرکت و جست و جو است. هر تحقیق شامل چند مرحله اصلی شامل انتخاب موضوع، شناسایی منابع و مآخذ، یادداشت برداری و گردآوری اطلاعات و تهیه گزارش تحقیق می باشد.

– موضوع تحقیق

– بیان مسئله

– روش های جمع آوری اطلاعات

– طبقه بندی، تجزیه و تحلیل و تفسیر داده ها (فرضیه سازی، آزمون، ...)

– تدوین گزارش و اشاعه یافته ها

هر یک از این گام ها به شرح و گزارش نیاز دارد؛ اما با توجه به سطح دانش آموزان دوره ابتدایی و میزان توانایی آنان در نوشتن و فهم موضوع تحقیق، اصلاً نباید فضای کلاس را به سمت این مباحث کشاند. هدف ما در این تمرین نگارشی، این است که دانش آموزان را با الفبای مطالعه و تحقیق آشنا سازیم و به آنها بیاموزیم که به کمک مطالعه منابع و تحقیق کردن هم می توان نوشت. بنابراین در حد توانایی دانش آموزان و خیلی ساده، باید از این تمرین، تنها فرصتی برای دست ورزی بچه ها در نوشتن فراهم کرد.

■ جلسه نهم	
املا	۵۰ دقیقه

بر پایه تجربه های پیشین و میزان پیشرفت یاددهی – یادگیری، بهره گیری از شگردهای املائی در این زنگ هم توصیه می شود.



● درس هفدهم:

کار و تلاش

■ اهداف

- ۱- آشنایی دانش آموزان با کاربرد مفهوم کار و عمل در زندگی
- ۲- شناخت ترتیب واژه‌ها در جمله
- ۳- آشنایی با سخن گفتن متناسب با مخاطب و موقعیت از طریق نمایش
- ۴- تقویت مهارت درک متن
- ۵- آشنایی با پروین اعتصامی و نمونه‌ای از سروده‌هایش
- ۶- تقویت مهارت نوشتن و تبدیل نظم به نثر ساده

■ آموزش

■ جلسهٔ اول

۵۰ دقیقه

تدریس درس



روش پیشنهادی تدریس : قصه گویی، بارش مغزی، ایفای نقش به صورت شعر و قصه گویی

روش بارش مغزی : الگوی بارش مغزی یکی از راهبردهای پرورش خلاقیت است. استفاده از روش بارش مغزی، افراد یک گروه را به آفرینش اندیشه‌هایی فراتر از آنچه تاکنون بوده‌اند، سوق می‌دهد.

گام اول : بیان موضوع

مثلاً با طرح این سؤال که : «چگونه می‌توان در زندگی به موفقیت رسید؟» :

در این مرحله، موضوعی را تعیین کنید که مطالب مربوط به آن، عیناً در متن درس نیامده باشد، اما دانش‌آموزان با آن آشنا باشند و در مورد آن هر چند اندک، اطلاعاتی داشته باشند. طرح موضوع در قالب سؤالات تفکر برانگیز، رغبت دانش‌آموزان را در ارائه پاسخ‌های بهتر برمی‌انگیزد.

با نمایش بخشی از یک فیلم، یا نشان دادن تصویر و یا خواندن یک مطلب جالب دربارهٔ مثلاً مورچه‌ها، موضوعی را در قالب سؤال مطرح کنید. سؤال باید مشخص باشد، نه کلی و نه آن چنان محدود که دانش‌آموزان نتوانند اندیشه‌های خود را به هدف معینی نشانه‌گیری کنند.

گام دوم : گروه‌بندی و بیان هنجارها : کار دانش‌آموزان حتماً باید به صورت گروهی انجام پذیرد. در هر گروه، یک دانش‌آموز به عنوان سرگروه، انتخاب شده، یک یا دو نفر وظیفهٔ نوشتن نظرات و اندیشه‌های اعضای گروه را به عهده می‌گیرند. در کلاس‌های کم جمعیت می‌توانید یک گروه تشکیل بدهید که اعضای آن، تمام دانش‌آموزان کلاس باشند و یکی از دانش‌آموزان، نظرات را روی تختهٔ کلاس بنویسد.

گام سوم : بیان قوانین مربوط به جلسهٔ بارش فکری است. یعنی :

۱- انتقاد از گفته‌های دیگران ممنوع

۲- از ترکیب ایده‌ها، ایده‌های بهتری ساخته می‌شود، حتی اگر در نگاه اول آن ایده نامربوط و نادرست به نظر آید.

۳- هرچه تعداد ایده‌ها بیشتر باشد، بهتر است، زیرا پاسخ بهتری به دست می‌آید.

گام چهارم: بارش دیدگاه‌ها و نظرات: اصلی‌ترین و فعال‌ترین مرحله این الگو، تولید اندیشه و خلاقیت (بارش فکری) است. در این مرحله، دانش‌آموزان با نظم و آرامش، نظرات خود را درباره سؤال و موضوع مطرح شده، بیان می‌کنند و مسئول نگارش، آنها را ثبت می‌کند. در این مرحله، اگر عضوی نخواهد نظر خود را اعلام کند، آزاد است؛ زیرا انگیزه درونی در خلاقیت شخصی و آزاداندیشی، اهمیت بسیار دارد، اما بهتر است که مشارکت فعال داشته باشند.

گام پنجم: طبقه‌بندی نظرات: در این قسمت، دانش‌آموزان با تعدد نظرات، مواجه هستند. از آنها بخواهید که جملات تکراری را حذف، جملات مشابه را ویرایش و جملات اصلی را در صورت نیاز، اصلاح نمایند.

گام ششم: ارزشیابی افکار و نظرات: در این مرحله، نظرات گروه‌ها مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌گیرند. برای انجام این کار از گروه‌ها بخواهید به نوبت، اندیشه‌های نهایی خود را بیان کنند. از دانش‌آموزان بخواهید درباره این افکار، اظهار نظر کنند.

در پایان، جمع‌بندی نهایی را انجام دهید و اگر لازم می‌دانید، مطالب مورد نظر خودتان را اضافه کنید، که همان ارزش کار و تلاش در زندگی برای رسیدن به موفقیت است.

خوانش متن

ابتدا دانش‌آموزان به روش صامت‌خوانی، متن درس را بخوانند؛ سپس به تشخیص معلّم، متن درس توسط دانش‌آموزان، کتاب گویا یا خود معلّم خوانده می‌شود.

■ جلسه دوم	
۱- درک متن	۲۵ دقیقه
۲- واژه‌آموزی	۲۵ دقیقه

درک متن

در درس‌های قبلی توضیح داده شد.

واژه آموزشی: روشن است که در این واژه آموزشی در بی ساخت و آموزش واژه جدید نیستیم؛ بلکه در این بخش، می‌خواهیم دانش‌آموزان را به ترتیب قرار گرفتن کلمه‌ها در شعر و نثر یا نوشته غیر شعری، آگاه سازیم. این آگاهی و دانش به آنها کمک می‌کند که بتوانند شعر را آسان‌تر به نثر ساده برگردانند. این کار درحقیقت یک تمرین نوشتاری به شمار می‌رود و البته در درک و فهم شعر هم به آنها کمک می‌کند.

■ جلسه سوم	
۱- تمرین خواندن	۲۵ دقیقه
۲- فعالیت‌های کتاب نوشتاری	۲۵ دقیقه

به کمک مطالب قبلی و بهره‌گیری از خلاقیت خود معلم در آموزش، مطالب این جلسه ارائه شود.

■ جلسه چهارم	
۱- خواندن با لحن مناسب	۱۵ دقیقه
۲- اجرای نمایش (ایفای نقش)	۳۵ دقیقه

خواندن با لحن مناسب

در درس‌های گذشته توضیح داده شد.

اجرای نمایش (ایفای نقش)

یکی از مهم‌ترین مهارت‌هایی که دانش‌آموزان باید کسب کنند، سخن گفتن

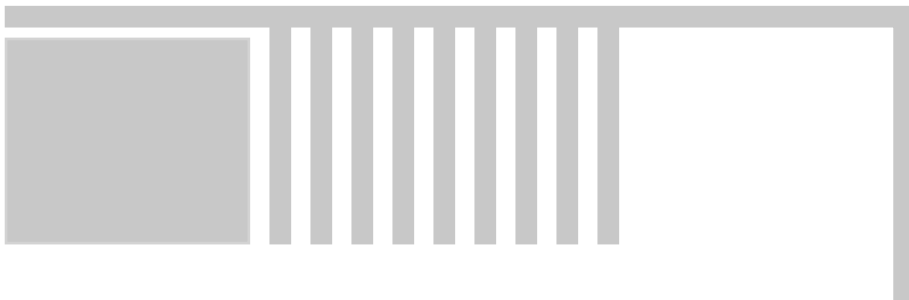
متناسب با مخاطب و بافت یا موقعیت است. آنها باید بدانند بافت رسمی، غیررسمی و دوستانه، واژگان و شیوه گفتار خاص خودش را دارد. هدفی که از اجرای این نمایش دنبال می‌شود، آموزش و تمرین سخن گفتن متناسب با بافت، مخاطب و رعایت موقعیت سخن، سخنگو و حال شنونده سخن است.

■ جلسه پنجم	
۲۵ دقیقه	۱- فعالیت‌های کتاب نوشتاری (درک متن)
۲۵ دقیقه	۲- تمرین خواندن

فعالیت‌های این زنگ بر پایه آموخته‌های قبل اجرا و تداوم یابد.

■ جلسه ششم	
۳۰ دقیقه	۱- املا
۲۰ دقیقه	۲- تمرین خوشنویسی از صفحه هنر و سرگرمی

برای برگزاری املا، جملاتی از متن درس را انتخاب کنید و جای برخی از کلمات را خالی بگذارید تا توسط دانش‌آموزان در گروه، تکمیل شود. دانش‌آموزان با املاي جاخالی آشنایی دارند و از آن استقبال می‌کنند.



■ جلسه هفتم	
۲۰ دقیقه	۱- ارزشیابی از فعالیت‌های درس
۳۰ دقیقه	۲- بخوان و بیندیش

برای آموزش «بخوان و بیندیش» به مطالبی که در فصل اول بیان شد، مراجعه کنید.

توضیح «همه چیز را همگان دانند»: دانای مطلق خداست. علم انسان در هر حدی که باشد؛ باز هم ناقص و اندک است و انسان عاقل، کسی است که همیشه در طلب علم و دانش باشد و آموخته‌ها را لطف الهی بداند.

کاربرد: این مثل را در مورد کسی به کار می‌برند که ادعای دانش و فهم دارد و خود را در همه علوم، آگاه می‌داند. با این جمله، به او می‌فهمانند که کسی نیست که همه چیز یعنی همه نادانسته‌ها را بداند. دانای آشکار و نهان همه چیز، فقط خدای حکیم و علیم است.

■ جلسه هشتم	
۵۰ دقیقه	فعالیت کتاب نوشتاری (نگارش)

تبدیل شعر به نثر ساده (تمرین نگارشی)

در نثر یا نوشته غیر شعری، هدف نویسنده، ایجاد ارتباط و رساندن پیام است. اما در شعر، افزون بر این، تأثیر و لذت و زیبایی آفرینی هم یک هدف است. بر این اساس، نثر از پیچیدگی‌های کمتری برخوردار است و مخاطب زودتر به پیام آن می‌رسد، ولی در

شعر، مخاطب تلاش می‌کند که در عین به دست آوردن پیام، از آن لذت ببرد. در نثر، نویسنده مجبور نیست از صنایع بدیع و بیان و عناصر زیبایی آفرین استفاده کند. اما در شعر، شاعر ناچار است کلام خود را با تصویر در هم آمیزد.

نثر، پیرو هنجارهای زبانی و قواعد دستوری است. هر کلمه در سخن یا نوشته، جای مشخص دارد، اما در شعر، شاعر، خود را پیرو و تسلیم هنجارهای زبانی و قواعد دستوری نمی‌کند؛ بلکه گریز می‌زند و خود را از این قید و بند می‌رهاند. شاعر با در هم ریختن شکل دستوری کلام، به آن صورت شعری می‌بخشد. لذا در تبدیل شعر به نثر ساده، باید به این ویژگی زبان شعری توجه داشته باشیم و خود را پیرو ساختار زبان شعر نسازیم. البته، گفتن این مباحث فقط و فقط برای آگاهی آموزگاران محترم است و هیچ نیازی به طرح این گونه مطالب علمی در کلاس دانش‌آموزان دوره ابتدایی نیست. دانش‌آموزان از طریق تمرین و تکرار خواهند توانست این مهارت را کسب کنند که شعرهای ساده را به نوشته‌های عادی تبدیل کنند و این کار تنها با جابه‌جا کردن برخی از کلمات، امکان‌پذیر است و این کار هم یک دست‌ورزی و تمرین نگارشی است.

■ جلسه نهم

حکایت	۵۰ دقیقه
-------	----------

حکایت

این حکایت با ضرب‌المثل «راستی راه نجات است»، همخوانی و تناسب محتوایی دارد.

کاربرد: این مثل بر سفارش به درستکاری و راستی و ارزش آن در زندگی، تأکید دارد و به معنای این است که این خصلت، باعث رستگاری و عاقبت به خیر شدن انسان می‌شود.

ضرب‌المثل‌های مشابه :

- اگر خواهی از هر دو سر، آبروی همه راستی کن، همه راست گوی.
- راست باش و مدار از کس بیم.
- اگر راستی، کارت را آراستی.
- راستی کن که به منزل نرسد، کج رفتار.
- راستی کن که راستان رستند.

■ جلسه دهم	
املا	۵۰ دقیقه

املا

بر پایه تجربه‌های املائی از آموزه‌های پیشینی، آموزش این زنگ هم تداوم خواهد داشت.

■ جلسه یازدهم	
هنر و سرگرمی پایان فصل	۵۰ دقیقه

هنر و سرگرمی پایان فصل

در اینجا هم آموخته‌های دروس گذشته، به کار خواهد آمد و با تلاش شما چرخه آموزش و یادگیری آموزه‌های این کتاب و کلاس، به فرجام نیکویی خواهد انجامید. ان شاء الله تعالی.

■ جلسه دوازدهم

۵۰ دقیقه

متن نیایش

نیایش

این شعر و متن با لحن زیبا و عارفانه خوانده شود تا بر روی دانش‌آموزان تأثیرگذار باشد.

پیوست (متن‌های شنیداری)

ویژگی متن‌های داستانی برای درک شنیداری

این متن‌ها باید درک شنیداری
دانش‌آموزان را در دو جهت زیر تقویت
کنند:

الف) محتوایی

ب) پاره مهارت‌های آوایی

این قصه‌ها باید بتوانند زمینه‌های تشخیص گونه‌های لحنی،
تکیه، مکث، درنگ و... را در دانش‌آموزان تقویت کنند، به گونه‌ای
که با تغییر شخصیت‌ها، تغییر لحن‌ها را تشخیص دهند.
همچنین، متن‌های انتخابی خیلی طولانی نباشند. از نظر آوایی
ویژگی‌هایی داشته باشند. متن‌ها خنثی و یکنواخت نباشند. در حین
خوانش، خواننده باید ایستگاه‌های آوایی را رعایت کند.

طبقه‌بندی پرسش‌ها از نظر سطوح

ادراکی

- ۱- پرسش‌ها، میزان دقت بچه‌ها به جزئیات را بسنجند؛
- ۲- سیر رویدادهای داستان را تشخیص دهند؛
- ۳- موجب سنجش حافظه شنیداری باشند؛
- ۴- دانش‌آموز بتواند شخصیت‌های داستان را تشخیص دهد؛
- ۵- مکان و زمان موجود در متن را تشخیص دهد؛
- ۶- بتوانند متن را تفسیر کنند.

داستان‌های شنیداری در فارسی پنجم :

• کرم شب‌تاب (۱)

• پرواز روباه (۲)

• صدای سگه (۳)

دو داستان اختیاری برای کار بیشتر :

• راز

• دو برادر

کرم شب‌تاب (۱)

گروهی میمون در کوهی زندگی می‌کردند. یک شب، باد سردی شروع به وزیدن کرد. میمون‌های بیچاره، به اطراف می‌دویدند و به دنبال جایی گرم می‌گشتند. در این هنگام چشمشان به کرم شب‌تابی افتاد که در کنار درختی پناه گرفته بود. میمون‌ها خیال کردند که آن کرم، آتش است. هیزم بر روی آن گذاشته بودند و فوت می‌کردند تا آتش درست کنند.

مرغی بر روی یکی از شاخه‌های درخت نشسته بود و کار بیهوده میمون‌ها را تماشا می‌کرد. به آنها گفت: «این آتش نیست که هیزم روی آن گذاشته‌اید!». ولی میمون‌ها

اصلاً توجهی به حرف‌های او نمی‌کردند.
 در همین هنگام، مرد مسافری از کنار آن
 درخت می‌گذشت.
 به مرغ گفت: «بیهوده خودت را خسته نکن. حرف‌های تو در
 گوش این گروه فرو نمی‌رود. نصیحت کردن این میمون‌ها مثل پنهان کردن شکر
 در زیر آب و امتحان کردن شمشیر بر روی سنگ است».
 مرغ به حرف‌های مرد مسافر توجهی نکرد. از درخت پایین آمد و نزدیک میمون‌ها
 رفت و گفت: «این [مکت] آتش [مکت] نیست!»
 میمون‌ها که از دست مرغ کلافه شده بودند، او را گرفتند و پرهایش را کردند.
 * داستان از کتاب «کلیله و دمنه»، بازنویسی مریم شریف رضویان، با اندکی تغییر

پرسش‌های متن کرم شب‌تاب

- ۱- چرا میمون‌ها روی کرم شب‌تاب، هیزم گذاشتند؟
- ۲- مرد مسافر به مرغی که روی درخت بود، چه گفت؟
- ۳- میمون‌ها در پاسخ مرغ چه کردند؟
- ۴- چرا نصیحت کردن فرد نادان مانند پنهان کردن شکر در زیر آب است؟
- ۵- امتحان کردن شمشیر بر سنگ، شبیه کدام یک از کارهای زیر است؟
 الف) آس را با جاش بردن
 ب) دندان طمع را کردن
 پ) آب درهاون کوبیدن
- ۶- مضمون این داستان شبیه کدام یک از ضرب‌المثل‌های زیر است؟
 الف) موش توی سوراخ نمی‌رفت، جارو به دمش می‌بست
 ب) شب دراز است و قلندر بیدار
 پ) پند گفتن با جهول خوابناک/ تخم افکندن بود در سوره خاک
 ت) شیر آمدی یا روباه؟

حکایت کرده‌اند در زمان‌های خیلی خیلی قدیم که هنوز اتوبوس اختراع نشده بود، روزی کلاغ و دارکوب و روباهی سوار هواپیما شدند تا از سمرقند به بخارا سفر کنند.

این سه دوست، خیلی اهل شوخی بودند. آنها با همه چیز و همه کس شوخی می‌کردند و می‌خندیدند. در این سفر، هنگامی که هواپیما اوج گرفت، به یکدیگر گفتند: «بیایید سر به سر مهماندار بگذاریم».

پس اول کلاغ، دکمه‌ای را که بالای سرش بود، فشار داد و چراغش روشن شد، این دکمه مخصوص احضار مهماندار بود. مهماندار آمد و به رسم مهمان‌نوازی گفت: «بفرمایید جناب آقای کلاغ، کاری داشتید؟»

«کلاغ خنده‌ای با قار قار کرد و گفت: نخیر جانم! قاری نداشتم. [بعد از خنده‌ای بلند] یعنی کاری نداشتم. می‌خواستم ببینم این دکمه سالم است یا نه. حالا فهمیدم که سالم است.»

آن‌گاه هر سه نفرشان با هم خندیدند.

هواپیما می‌غرید و سینه ابرها را می‌شکافت و به پیش می‌تاخت. اندکی بعد، دارکوب، دکمه احضار را جیز کرد. مهماندار با شتاب آمد و دست بر سینه گفت: «امری بود جناب دارکوب؟».

دارکوب قیافه‌ای شاهانه به خود گرفت و گفت: «نخیر جانم امری نبود. تا اطلاع بعدی لطفاً اندکی سکوت». سپس آن چنان خنده‌ای کردند که هواپیما به لرزه درآمد و به شدت تکان خورد. انگار درون یک دست‌انداز یا چاله هوایی افتاد.

این بار هم مهماندار لبخندی آموزشی به ایشان تقدیم کرد و از محضرشان دور شد.

سومین دفعه نوبت آقا روباه بود. روباه انگشت دراز خود را بر دکمه مخصوص گذاشت و آن را با تمام توان فشرد. باز همان مهماندار مهربان از راه رسید و با لبخندی که درونش اندکی خشم نهفته بود، گفت: «جناب روباه کاری بود؟».

روباه خنده‌ای زیر زیرکی کرد و گفت:

«نخیر جانم! سرکاری بود. البته بیخشید که این

شوخی کمی تکراری بود».

مهماندار که این بار از کوره در رفته بود، گفت: «حالا من

آن چنان بلایی بر سرت بیاورم که از هر شوخی جدید و تکراری پشیمان بشوی».

روباه خندید و دست بر کمر گذاشت و گفت: «عجب مزاح بامزه‌ای! مثلاً چه

کارم می‌کنی؟».

مهماندار گردن دراز روباه را گرفت و از صندلی جداش کرد و کشان کشان تا

جلوی در هواپیما برد. روباه ناباورانه گفت: «می‌دانم که تو هم شوخی‌ات گرفته. پس

رهایم کن تا تشریف ببرم پیش دوستانم».

مهماندار کلید به قفل در هواپیما انداخت و دستگیره‌اش را بیچاند و گفت: «حالا

خوب نگاه کن تا ببینی جدی می‌گویم [با حرص و محکم گرفتن گردن روباه] [مکث] یا

شوخی می‌کنم!».

چشم‌های روباه لبریز از اشک شد. انگار شیر سماور را باز کرده باشی. با

گریه‌ای که از او بعید می‌نمود، گفت: «اصلاً سر در نمی‌آورم».

مهماندار [با حرص و خشم] گفت: «از چه چیز سر در نمی‌آوری؟».

روباه گفت: «کلاغ و دارکوب هم با شما این شوخی را کردند؛ اما چرا شما فقط

زورت به من رسیده و می‌خواهی مرا وسط زمین و آسمان پیاده کنی؟».

مهماندار لبخندی زهرآگین زد و گفت: «اصل مطلب همین جاست که تو در

درک آن گیجی! آنان پرنده هستند و در قانون ما هواپیمایی‌ها، [کمی مکث] احترام

پرنده‌ها بسیار واجب است».

روباه نگاهی به دوستانش کرد که بی‌خیال او را تماشا می‌کردند. سپس نالید:

«ولی من شوخی...»

مهماندار گفت: «تو که پرنده نیستی، بیجا می‌کنی در آسمان شوخی می‌کنی. از

جلو چشمانم دور شو!».

و در کمال بی‌رحمی در هواپیما را گشود و
او را از هواپیما اخراج کرد.

حالا کاری نداریم که روباه روی سقف یک مرغدانی
سقوط کرد و پس از سقوط، خود را تکاند و شکمی از عزا در آورد؛
ولی این حکایت قدیمی چند نتیجه دارد که در پند آموزی آن نباید شک کرد:
نتیجه اخلاقی: اگر پرواز بلد نیستی، در هواپیما مثل بچه آدم بنشین.
نتیجه جنگلی: شوخی با مهماندار هواپیما در آسمان، مثل بازی با دم شیر
است.

نتیجه ضرب‌المثلی: کبوتر با کبوتر، باز با باز، کند همجنس با همجنس
شوخی!.

* از مجموعه داستان «در روزگاری که هنوز پنجشنبه و جمعه اختراع
نشده بود»، نوشته فرهاد حسن‌زاده.

پرسش‌های متن پرواز روباه:

- ۱- شروع داستان چگونه بود؟
- ۲- زمان سفر، مربوط به چه دوره‌ای بود؟
- ۳- چرا مهماندار، روباه را از هواپیما اخراج کرد؟
- ۴- در این داستان از چه ضرب‌المثل‌هایی استفاده شده است؟
- ۵- مسیر سفر از کجا به کجا بود؟
- ۶- چرا روباه به گریه افتاد؟
- ۷- چرا مهماندار کلاغ و دارکوب را از هواپیما بیرون نینداخت؟
- ۸- روباه پس از سقوط از هواپیما کجا افتاد و چه کرد؟
- ۹- کدام جمله‌های داستان به نظر شما خنده‌دار بود؟
- ۱۰- شخصیت‌های این داستان را نام ببرید.

صدای سگه (۳)

یکی بود یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود.
سال‌ها پیش مردی بود که زندگی‌اش از راه هیزم‌شکنی
می‌گذشت. او هر روز به جنگل می‌رفت و درخت خشکی را پیدا
می‌کرد و آن را می‌شکست. بعد هیزم‌ها را بر دوش می‌گرفت و به بازار می‌برد و
می‌فروخت.

یکی از روزها هیزم‌شکن به جنگل رفت و مردی را دید که سایه به سایه او می‌آمد.
هیزم‌شکن خیال کرد که آن مرد رهگذر است؛ ولی مرد به راه خود نرفت. هر جا که
هیزم‌شکن نشست، او هم نشست. هر جا که او ایستاد، مرد هم ایستاد. هیزم‌شکن
حرفی نزد و تبر به دست، شروع به شکستن هیزم کرد. عجیب بود که هر وقت هیزم‌شکن
ضربه‌ای به درخت خشک می‌زد، مرد می‌گفت: «ها!!!» یعنی از خودش صدای هیزم
شکستن در می‌آورد. هیزم‌شکن با خود گفت: «مثل اینکه این مرد دیوانه است. من هیزم
می‌شکنم و خسته می‌شوم، او می‌گوید: ها...»

هیزم‌شکن کارش را به آخر رساند. بسته هیزم‌ها را بر دوش گذاشت و راهی
شد. به بازار که رسیدند، هیزم‌شکن هیزم‌ها را به چند سگه فروخت و به سوی خانه‌اش
به راه افتاد. در این هنگام، مرد بیکار ناگهان مقابل او ایستاد و گفت: «پس مزد من چه
می‌شود؟»

— هیزم‌شکن گفت: «کدام مزد؟ مگر تو امروز چه کار کرده‌ای که از من مزد
می‌خواهی؟»

— مرد بیکار گفت: «چطور ندیدی؟ هر بار که تو به درخت خشک تبر می‌زدی،
من از ته دل می‌گفتم: ها...»

هیزم‌شکن لب‌خندی زد و گفت: «باها گفتن که کسی خسته نمی‌شود».

مرد بیکار گفت: «اگر مزد مرا ندهی، از تو نزد قاضی شکایت می‌کنم».

هیزم‌شکن گفت: «برویم پیش قاضی تا بگویم که چقدر کار کرده‌ای».

هر دو نزد قاضی رفتند. قاضی آنچه را که گذشته بود، شنید. بعد رو به هیزم‌شکن

کرد و گفت: «هرچه از فروش هیزم‌ها گرفته‌ای، به من بده».

هیزم‌شکن چند سکه‌ای را که گرفته بود، به قاضی داد. قاضی سکه‌ها را گرفت، روی زمین ریخت و به مرد بیکار گفت: «بگو بدانم چه صدایی شنیدی؟» مرد بی‌کار گفت: «صدای چند سکه». قاضی گفت: «صدای این سکه‌ها مال توست! آنها را بردار!».

مرد بیکار گفت: «یعنی چه؟ مگر صدا را هم می‌توان به عنوان مزد برداشت، جناب قاضی؟».

قاضی گفت: «کسی که برای هیزم شکستن فقط می‌گوید ها، مزدش می‌شود صدای سکه... برو با صدای سکه‌ها هرچه می‌خواهی بخر و شاد باش!».

در حالی که مرد بیکار و تنبل از تعجب به گوشه‌ای خیره مانده بود، هیزم‌شکن با خوشحالی سکه‌هایش را برداشت و رفت.

* از کتاب «روزی بود و روزی نبود»، نوشته محمد میرکیانی، جلد ۱.

پرسش‌های متن صدای سکه

- ۱- داستان با چه جمله‌هایی آغاز شده بود؟
- ۲- این داستان در چه مکان‌هایی اتفاق افتاده است؟
- ۳- قهرمان اصلی داستان، زندگی‌اش را از چه راهی می‌گذراند؟
- ۴- هنگام شکستن هیزم‌ها توسط هیزم‌شکن، مردی که به دنبال او بود، چه می‌گفت؟

- ۵- هیزم‌شکن چه تصویری درباره‌ی مرد بیکار کرد؟
- ۶- چرا مرد بیکار از هیزم‌شکن تقاضای مزد کرد؟
- ۷- چرا مرد بیکار هیزم‌شکن را نزد قاضی برد؟
- ۸- قاضی پس از شنیدن سخنان آن مرد از هیزم‌شکن خواست تا چه چیزی را به او بدهد؟

۹- پس از آنکه قاضی سکه‌ها را بر زمین

ریخت، مرد بیکار چه گفت؟

۱۰- قاضی در پاسخ به سؤال مرد بیکار که چرا به جای

سکه باید صدای سکه نصیب او شود، چه گفت؟

۱۱- داستان چگونه به پایان رسید؟

۱۲- محتوای این داستان، با کدام ضرب‌المثل، تناسب ندارد؟

الف) برو کار می‌کن مگو چیست کار. (ب) مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد.

پ) از کوزه همان برون تراود که در اوست. (ت) ناپرده رنج، گنج میسر نمی‌شود.

راز(داستان اضافی -۱)

یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود. سال‌ها پیش و در روزگار قدیم،

امیری زندگی می‌کرد که سرداری دلیر و نامدار داشت.

روزی سردار و امیر از راهی می‌گذشتند. امیر، سردارش را صدا زد و گفت:

«اسب تو از چه نژادی است؟»

سردار گفت: «از نژاد تازی است. چابک و باد پا است.»

امیر گفت: «چابکی اسب تو را به من هم نشان بده. همراه من بیا تا در بیابان بتازیم.»

امیر و سردار به تنهایی تاختند تا از شهر و مردم آن دور شدند.

سردار پرسید: «ای امیر! درباره اسب من چه می‌گویی؟»

امیر گفت: «من کاری با اسب تو ندارم. تو را به اینجا کشاندم تا دور از چشم

دیگران، رازی را با تو در میان بگذارم.»

— چه رازی امیر؟

— من برادری دارم که از او نگرانم.

— چرا امیر؟

— او چشم به قدرت و فرمانروایی من دارد.

— من چه باید بکنم؟

– باید مراقب حال او باشی. هرچه کرد به من بگو!

سردار سری تکان داد و گفت: «چشم ای امیر! من مانند چشم تو هستم. هرچه را که بخواهی می بینم».

روزها گذشتند. سردار برای کاری نزد برادر امیر رفت. برادر امیر با خوشرویی سردار را کنار خود نشانده. با او از هر دری گفت و شنید. سردار که با برادر امیر، احساس دوستی کرده بود، گفت: «راستی! هیچ می دانی من چشم امیر شهرم؟»
برادر امیر گفت: «خوشا به حال تو! پس تو خیلی چیزها می بینی که دیگران نمی بینند».

سردار ناگهان مغرور شد و گفت: «بله سرورم! امیر شهر حتی تو را با چشم من می بیند».

برادر امیر تکانی خورد و گفت: «پس تو سردار بزرگی شده ای!».
سردار گفت: «بله، بسیار بزرگ! امیر شهر، یعنی برادر تو، برای قدرت و فرمانروایی خود بسیار نگران است».

– چرا؟

– او به من فرمان داده که در هر حال، همچون سایه ای به دنبال تو باشم؛ زیرا تو قصد داری جان او را بگیری.

برادر امیر این را که شنید، بلند خندید و گفت: «برادرم قصد شوخی داشته است؛ زیرا او بیشتر از من سزاوار فرمانروایی است. از این گذشته، وقتی او امیر شهر است، مانند آن است که من امیر شهرم. ما دو تن، در حقیقت یک تن هستیم».
چند سالی گذشت. امیر شهر درگذشت و برادرش به جای او فرمانروا شد. سردار برای عرض تبریک، خدمت امیر تازه شهر رفت. امیر با دیدن او چهره در هم کشید و ناراحت شد. سردار پرسید: «چه شده؟ ای امیر! از من گناهی سر زده است؟».
امیر گفت: «به زودی خواهی دانست».

سپس یکی از سربازان را صدا زد و گفت: «تو امروز سردار امیر شهری!».

سردار تعجب کرد و پرسید: «چه شده؟ ای

امیر! من خوابم یا بیدار؟».

امیر تازه شهر گفت: «تو بیداری و همه چیز را

خوب می بینی».

— چرا من دیگر سردار تو نیستم ای امیر؟

— چون زبان تو در اختیار خودت نیست!

— من چه گفته ام؟

امیر آهی کشید و گفت: «به یاد می آوری روزی را که راز برادرم را با من در

میان گذاشتی؟».

سردار زانو زد و گفت: «بله ای امیر! آنچه گفتم، برای هوشیاری تو بود. این

گناه است؟».

امیر سری تکان داد و گفت: «بله، این گناه است. یک گناه بزرگ! وقتی برادرم

که آن قدر در حق تو نیکی کرد، از رازداری تو سودی نبرد، من بیرم؟ پس همان طور که

راز برادرم را به من گفتی، راز مرا هم به دیگران خواهی گفت!».

سردار بعد از این فرمان امیر، به سختی مجازات شد.

* کتاب «روزی بود و روزی نبود»، محمّد میرکیانی، جلد ۱.

پرسش های متن

۱- امیر با چه بهانه ای سردارش را به بیرون شهر کشاند؟

۲- راز مهم امیر چه بود؟

۳- امیر چه تقاضایی از سردار کرد؟

۴- پس از آنکه سردار با برادر امیر احساس دوستی کرد، به او چه گفت؟

۵- چرا سردار، راز امیر را فاش کرد؟

۶- برادر امیر در پاسخ به افشای راز سردار، به او چه گفت؟

۷- پس از به قدرت رسیدن برادر امیر، چرا او با دیدن سردار ناراحت شد؟

۸- در این داستان از چه چیزی به عنوان گناه بزرگ یاد شده است؟

۹- امیر در پاسخ به سؤال سردار که گفت
«چرا من دیگر سردار تو نیستم»، چه گفت؟
۱۰- درباره تفاوت لحن «امیر» و «سردار» گفت و گو
کنید.

دو برادر (قصه اضافی - ۲)

در روستایی سرسبز، دو برادر زندگی می کردند که هر دو جوانانی قوی و نیرومند بودند.

برادر بزرگ تر هر روز صبح از کلبه اش بیرون می آمد و در مزرعه اش مشغول کار می شد؛ اما با این همه تلاش، به جز مزرعه ای کوچک، چیزی نداشت.
برادر کوچک تر، جوانی درست کار بود؛ اما کار در مزرعه را دوست نداشت و همیشه آرزو می کرد، لباس های گران قیمت بپوشد و در قصر پادشاه کار کند. او هر روز برای دیدن قصر پادشاه به شهر می رفت؛ تا اینکه یکی از روزها که پادشاه و همراهانش از قصر خارج می شدند، زنبوری اسب پادشاه را نیش زد و حیوان رم کرد. چیزی نمانده بود که پادشاه از اسب بیفتد.

جوان با دیدن این ماجرا، فوراً خود را به اسب رساند و دهانه او را محکم گرفت تا پادشاه بتواند خود را روی زین نگه دارد. پادشاه که از رفتار پسر جوان خوشش آمده بود، او را تحسین کرد و دستور داد کیسه ای پر از زر به او بدهند. سپس به او گفت: «اگر آرزوی داری به من بگو تا برآورده سازم».

جوان که خیلی خوشحال شده بود، گفت: «قربان من روستازاده ای هستم. سال هاست آرزو دارم در قصر شما کار کنم».

پادشاه گفت: «حال که چنین است می توانی از امروز به قصر بیایی و کار خود را شروع کنی.» سپس به یکی از خدمتکاران خود دستور داد تا لباسی مناسب به جوان بدهد. از آن به بعد، او هر شب در قصر نگهبانی می داد و روزها نیز به عنوان پیک در خدمت پادشاه بود.

برادر کوچک که به آرزویش رسیده بود، با خوشحالی به دیدن برادر بزرگش رفت و به او گفت: «چرا با من به دربار پادشاه نمی‌آیی؟ قول می‌دهم آنجا شغل خوب و پردرآمدی پیدا کنی. مطمئن باش پولی را که برای یک سال کار، در دربار پادشاه به دست می‌آوری، بیشتر از درآمد مزرعه در تمام عمرت خواهد بود». اما برادر بزرگ قبول نکرد و گفت: «من کار در مزرعه را دوست دارم و از درآمدی که دارم راضی هستم». از این دیدار مدت‌ها گذشت و دو برادر کمتر یکدیگر را می‌دیدند.

برادر بزرگ‌تر با تلاش و پشتکار سعی می‌کرد تا مزرعه‌اش را آبادتر کند. کم‌کم او توانست یکی از بزرگ‌ترین مزرعه‌داران آنجا شود. برادر کوچک‌تر هم توانست به مقام مهمی در دربار برسد و در میان مردم شهرت فراوانی پیدا کند. به نظر می‌رسید هر دو برادر به هدف خود دست پیدا کرده‌اند.

سال‌ها از این ماجرا گذشت. تا اینکه یک شب زمستانی، در کلبه برادر بزرگ‌تر به صدا درآمد.

او در را باز کرد و پشت در برادر کوچک خود را دید در حالی که لباسی پاره به تن داشت و به شدت می‌لرزید. او برادرش را در آغوش گرفت و به داخل کلبه برد. سپس با نگرانی از او پرسید: «اینجا چه می‌کنی؟».

برادر کوچک‌تر با خجالت گفت: «من به خاطر اطاعت از امر پادشاه بسیار محبوب او بودم؛ اما امروز ناخواسته در اجرای فرمانش کوتاهی کردم. پادشاه هم به خشم آمد و دستور داد مرا از قصر بیرون کنند و به من گفت دیگر به آنجا برنگردم».

برادر بزرگ‌تر با ناراحتی سرش را تکان داد و گفت: «باید خدا را شکر کنیم که ماجرا در همین‌جا تمام شد. در غیر این صورت ممکن بود جانت را نیز از دست بدهی! کمی استراحت کن و هر وقت حالت خوب شد، با من به مزرعه بیا تا با تلاش خودمان و یاری خداوند، روزی خود را به دست آوریم».

❖ مجموعه داستان‌های گلستان و بوستان برای کودکان و نوجوانان، بازآفرینی مظفر

جهانگیری،

پرسش‌های متن

- ۱- دو برادر در کجا زندگی می‌کردند؟
- ۲- برادر کوچک‌تر به برادر بزرگ‌تر چه پیشنهادی داد؟
- ۳- چرا برادر بزرگ‌تر پیشنهاد برادر کوچک‌تر را نپذیرفت؟
- ۴- چرا پادشاه برادر کوچک‌تر را به قصر برد؟
- ۵- چرا پادشاه برادر کوچک‌تر را از قصر بیرون کرد؟
- ۶- چرا برادر بزرگ‌تر گفت: باید خدا را شکر کنی؟
- ۷- این داستان با کدام یک از ضرب‌المثل‌های زیر ارتباطی ندارد؟
الف) نابرده رنج، گنج میسر نمی‌شود.
ب) نان خود خوردن و نشستن، به که کمر زرین بستن و به خدمت ایستادن.
پ) تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است.
ت) گنج خواهی، در طلب رنجی بیر.

منابع

— آفازاده، محرم و فضل‌ی، رخساره، راهنمای آموزش در کلاس‌های چند پایه، انتشارات آیز، تهران، ۱۳۸۴.

— اکبری شلدره، فریدون؛ قاسم‌پورمقدم، حسین؛ علیزاده، فاطمه‌صغری، روش‌های نوین یاددهی— یادگیری، انتشارات فرتاب، تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۹.



— اکبری شلدره، فریدون؛ کجانی حصارى، حجّت و خاتمی، رضا، مبانی خواندن در زبان فارسی، انتشارات لوح زرّین، تهران، ۱۳۹۱.

— برنامه‌درسی ملی جمهوری اسلامی ایران، وزارت آموزش و پرورش، چاپ ۱۳۹۱.

— جهانگیری، مظفر، بازآفرینی مجموعه داستان‌های گلستان و بوستان برای کودکان و نوجوانان، ناشر مؤسسه فرهنگی — هنری طاهر، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۷.

— حسن زاده، فرهاد، در روزگاری که هنوز پنجشنبه و جمعه اختراع نشده بود، (مجموعه داستان)، مؤسسه انتشارات چرخ و فلک، تهران، چاپ ششم، ۱۳۹۱.

— حسنی، محمد؛ احمدی، حسین، ارزشیابی توصیفی، الگویی نو در ارزشیابی تحصیلی، انتشارات مدرسه،

تهران، ۱۳۸۴.

- حمزه بیگی، طیبه و همکاران، راهنمای معلّم در ارزشیابی توصیفی، اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۴.
- خوش خلق، ایرج، اصول و راهنمای عملی آموزش گام به گام ساخت و تهیه آزمون عملکردی، انتشارات زنده اندیشان، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۱.
- شریف رضویان، مریم، مجموعه داستان های «کلیله و دمنه»، ناشر مؤسسه فرهنگی – هنری طاهر، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۷.
- شقاقی، ویدا، مبانی صرف، انتشارات سمت، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۶.
- صفوی، کوروش، درآمدی بر معنی شناسی، انتشارات سوره مهر، تهران، ۱۳۸۳.
- کتاب فارسی (مهارت های خوانداری و نوشتاری) پایه پنجم، ناشر اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۴.
- کتاب معلّم (راهنمای تدریس) فارسی چهارم دبستان، ناشر اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۳.
- مبانی نظری تحوّل در نظام تعلیم و تربیت رسمی عمومی جمهوری اسلامی ایران (شامل فلسفه تربیت، فلسفه تربیت رسمی و عمومی، رهنامه نظام تربیت رسمی و عمومی در جمهوری اسلامی ایران)، مصوّب شورای عالی انقلاب فرهنگی و وزارت آموزش و پرورش، چاپ آذر ماه ۱۳۹۰.
- مشکوة الدّینی، مهدی، دستور زبان فارسی، واژگان و پیوندهای ساختی، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۸.
- میرکیانی، محمّد، روزی بود و روزی نبود، مجموعه سه جلدی، انتشارات محراب قلم، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۸۷.

